بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 22 فروردین 1395.

حدیث رفع اضطرار و اکراه مسبوق به اختیار را شامل می شود یا خیر؟ همچنین نسیانی که مسبوق به اختیار و تذکر باشد. خب ما عرض می کردیم که در واقع شخصی که اختیار دارد و با اختیار خودش، خودش را در موضوع اضطرار قرار می دهد اینجا ولو در حین اضطرار. دیگر شارع حکم به آن نمی کند. حالا فرض کنید که این جوری مثال بزنم کسی که می داند اگر در یک جایی برود او را ملجأ به انجام کاری می کنند. جایی که ملجأ می کنند به انجام کاری که دیگر اختیار تکوینا از او سلب می شود. شکی نیست که در جایی که ملجأ هست، دیگر موظف نیست که به انجام آن عمل. اختیار ندارد. ولی سقوط تکلیف به انتفاع قدرت باعث معذوریت مکلف و ارتفاع عقاب نمی شود. بلکه به تعبیر مرحوم آخوند یعاقب بالنهی السابق الساقط. پس بنابراین عقلا مجرد اختیاری که قبل داشته است مصحح عقوبت شخص هست. حالا بحث این است که اگر در جایی اختیار قبلا داشته است بعدا اضطرار حاصل شود. اکراه حاصل بشود. اکراه حاصل شود آیا این اضطرار و این اکراه باعث می شود که من عقاب نشوم یا باعث نمی شود؟ خب اینجا یک بحث، بحث عقوبت هست که آیا من معاقب هستم یا نیستم. اولا این نکته را عرض کنم. جایی که انسان اضطرار برایش حاصل می شود خیلی وقت ها این اضطراری که حاصل می شود باعث می شود که اصلا شرعا مکلف باشد به انجام آن عمل. به دلیل اینکه اگر آن عمل را انجام ندهد یکی از امور شرع را، مثلا حفظ نفس نکرده است. من مضطر هستم به انجام کاری برای حفظ جان فرزندم. حفظ جان فرزندم برای من لازم است شرعا. یا اکراه شخصی که اکراه می شود ملزم هست که آن عملی را که مکره از او خواسته است انجام دهد چون اگر انجام ندهد حفظ نفسی که شرعا واجب هست را انجام نداده است. بنابراین این جور نیست که صرفا حرج، یک موقعی است که صرفا حرج است. حرج خب ممکن است شما بگویید که لازم نیست حتما ممکن است شارع مقدس بگوید که واجب است حرج را متحمل بشود. ولی اضطرار و اکراه در بیشتر مصادیقش صرف حرج نیست. بک مطلبی بالاتر از حرج است و آن این است که یکی از واجبات شرعیه این هست که من عمل بر طبق اضطرار کنم یا عمل بر طبق اکراه کنم. این نکته را داشته باشید. بنابراین من مکلف به انجام، با وجودی که شارع مقدس به من گفته است که شما حفظ نفس کن دیگر شارع نمی تواند به من بگوید که واجبت را انجام بده. فرض کنید که یک کسی آمده است به من اکراه کرده است گفته است اگر نماز بخوانی می کشم تورا. شارع مقدس وقتی می آید می گوید که شما باید حفظ نفس کنید خود حفظ نفس کردن معنایش این است که دیگر نماز واجب نیست. چون من که قدرت ندارم که هم نماز بخوانم هم حفظ نفس کنم. با وجودی که حفظ نفس واجب است دیگر نماز واجب نیست. پس وجوب نماز اینجا ساقط است. سقوط وجوب نماز اینجا تردیدی نیت. مثل سقوطی که در مواردی که قدرت ندارم. گاهی اوقات سقوط در موارد الجاء سقوط تکلیف به خاطر اینکه قدرت ندارم. در موارد اضطرار و اکراه در اکثر مواردش که صرفا حرج نیست. بلکه بالاتر از حرج یک تکلیف الزامی از طرف شارع وجود دارد اینجا به خاطر تزاحمی که بین این تکلیف اهم و آن تکلیف اولیه وجود دارد آن تکلیف از فعلیت می افتد و ساقط می شود. تردیدی نیست در سقوط تکلیف در بیشتر موارد اکراه و اضطرار. ولی بحث این است که این سقوط تکلیف منشأ سقوط عقاب و مؤاخذه نمی شود. مثل سقوط تکلیفی که در موارد الجاء وجود دارد. این عقلا هیچ مانعی ندارد که من معاقب باشم و امثال اینها. بحث سر این هست که آیا در این جایی که عقلا من هیچ گونه چیزی ندارم که معاقب باشم آیا شارع مقدس در این صورت من را مؤاخذه، نفی مؤاخذه می تواند مطرح باشد یا خیر؟ به نظر می رسد که اینجا بین اکراه و اضطرار از یک طرف و بین نسیان فرق است. اکراه و اضطراری که مسبوق به اختیار باشند، آن مؤاخذه مرتفع برایش نشده است ولی نسیانی که مسبوق باشد از آن مرتفع شده است. نکته اش چیست؟ نکته اش این هست که در مورد نسیان اصلا اگر چون در حین نسیان شخص ناسی قدرت بر انجام عمل ندارد اگر قرار باشد که این نسیانش مسبوق به اختیار نباشد، و مسبوق به اختیار و اینکه نتواند از این نسیان جلوگیری کند به این معنا اگر کسی اصلا نسیان برایش عارض می شود بدون هیچ گونه اختیاری در جلوگیری از عروض نسیان داشته باشد. خب این شخص هیچ گونه اختیاری در ترک واجب ندارد. وقتی اختیاری در ترک واجب ندارد اصلا آن مقتضی برای مؤاخذه نیست. عقلا مؤاخذه صحیح نیست. پس بنابراین اصلا حدیث رفع اختصاص دارد به صورتی که من می توانسته ام ا عروض نسیان جلوگیری کنم. یا اینکه حواسم را جمع کنم زودتر کارم را انجام دهم اهتمام به شیء داشته باشم.

سوال: منظورتان فرد ظاهرش است؟

پاسخ: نه فرد ظاهرش نه اختصاص دارد به این رفع

سوال:...

پاسخ: خب آن خودش مرتفع است. رفع ظاهرش این است که آن چیزی است که لولا این حدیث به گردن من وجود دارد. ولی آن چیزی که نیست وعقل آن را مرتفع کرده است شارع و اختصاص به عن امتی هم ندارد. آن از همه امم مرتفع شده است. این به یک چیزی که از این امت مرحومه برداشته شده است دارد. اصلا به آنها ربط ندارد.

خب در مورد نسیان این جوری است. اما در مورد اضطرار فرض این است که این جور نیست که من بعد از اضطرار و امثال اینها این رفع مؤاخذه و امثال اینها به جهت آن که می توانسته ام از او جلوگیری کنم یا نکنم. نه، جایی که من مضطر به انجام یک عمل هستم، به خصوص در مواردی که حرجی هست شما در نظر بگیرید. جایی که اکراه وجود دا رد و این اکراه منشأ حرجی بودن کار می شود به خصوص در این صورت روشن تر می شود تطبیق کرد. شارع مقدس می توانسته است که من را مکلف کند که این کار را انجام بده. اینکه شما حرج را متحمل شو و نمازت را بخوان. او گفته است که اگر نماز نخوانی من فلان مقدار ضرر متوجه تو می کنم. و ورود آن ضرر برای او حرجی است. شارع مانعی ندارد که بگوید حتما باید آن ضرر متوعد به را متحمل بشوی و نمازت را هم بخوانی. پس اینکه اینجا شارع می گوید لازم نیست آن ضرر متوعد به را به دوش بکشی متقبل بشوی آن به جهت این نیست، خود همین مقدار کافی هست برای اینکه من شارع مقدس بتواند من را مؤاخذه کند. مؤاخذه به جهت آن مسبوقیت نیست. در نسیان اینکه من در حین نسیان من دیگر قدرت ندارم ولی در اضطرار و اکراه، حین اضطرار و اکراه قدرت دارم چون قدرت دارم شارع می تواند من را مؤاخذه کند. بگوید که حالا که مضطر شدی ولو مضطر هم شدی شما دیگر چیز نکن. نماز را باید بخوانی ولو به حرج میفتی. اکراه را باید چیز بشوی. ولو آن ضرری که مت وعد به، ولی این در جایی که چیز نباشد ها. واجب نباشد حفظ نفس. بحث جایی که وجوب حفظ نفس و امثال اینها بیاید شارع مقدس نمی تواند امر به من کند. در واقع اینجا آن حیثیتی که اینجا باید در نظر گرفت حیثیت صورت حرج و حرجی بودن هست. نه صورتی که واجب هست برای من حفظ نفس و امثال اینها. حالا صورت حرجش را عرض می کنم. جایی که انسان حرجی هست تخلص از مضطر الیه و تخلص از مکره علیه اینجا تکلیف به امر حرجی مال عقلی که نیست شارع می توانسته است من را مکلف به امر چیز کند. ولی شارع برداشته است و آن حرج را به گردن من نگذاشته است. این فرق است بین اکراه و اضطرار و نسیان. نسیان اگر اختیار اصلا اگر اقتضای تکلیف به جهت سبق یعنی امکان تخلص از نسیان بوده است. چون بعد از نسیان دیگر قدرت سلب می شود. همچنان که در مورد الجاء هم همین است. اگر شارع مقدس بگوید که حکم ملجأ الیه برداشته شد یعنی اینکه در جایی که شما می دانید که اگر بروید یک جایی شما را ملجأ می کنند نه لازم نیست اشکالی ندارد که بروید. اگر تعبیر ملجأ الیه بود. رفع ما الجئوا الیه.

سوال: یعنی.....

پاسخ: یعنی آن چیزی که مصحح، اقتضای عقوبت را می آورد امکان تخلص از الجاء است. امکان تخلص از الجاء هست که این را باعث می شود که این شیء را اختیاری کند. در نسیان این شکلی است. امکان تخلص از نسیان این شیء را اختیاری می کند. ولی در اضطرار و اکراه، امکان تخلص از، خود این هنوز قدرت دارد

سوال: اکراه یعنی شما لغتا الجاء هم شامل

پاسخ: شامل نیست. اگر هم شامل باشد مراد آن جهتش نیست

سوال: ببخشید اگر یک نسیانی باشد که من خودم یک فعلی مثلا یک قرصی می خواهد بخورد می داند که این قرص نسیان می آورد. نه اینکه اهمال کند هیچ فعلی انجام ندهد و خودش را در نسیان بیاندازد.

استاد: خودش را در نسیان انداختن یک فرض دیگر است. آن را معلوم نیست حدیث رفع بگیرد. آن مقداری که هست می توانسته است

سوال:..

پاسخ: من توضیح می دهم صبر کنید.

بنابراین می خواهم بگویم که بین اکراه و اضطرار از یک طرف و بین نسیان از طرف دیگر فرق است که در اکراه و اضطرار مصحح عقوبت امکان تخلّص از حدوث اکراه و اضطرار نیست. امکان تخلص از نفس مضطر الیه و مکره علیه است. ولی در نسیان امکان تخلّص از نفس نسیان هست. پس بنابراین بین این دو تا این فرق وجود دارد. بحث این است که حالا این فرق آیا فارق هست یا خیر؟ به تعبیر دیگر این جوری تعبیر کنم در موارد نسیان وقتی مثلا نماز انسان ترک می شود، ترک نماز دو جزء علت دارد. یکی اینکه ترک تحفّظ کردم نسیان عارض شده است و نسیان منشأ شده است برای ترک نماز. این دو تا با هم دیگر که در طول هم دیگر. ترک تحفّظ کردم نسیان عارض شده است و نسیان منشأ شده است برای ترک نماز. در اضطرار هم همین جور است. اضطراری که مسبوق به اختیار باشد. اختیار من، یعنی فرض کنید من می دانم که اگر بروم یک جلسه ای هست رفقای ما هستند می دانم اگر بروم آنجا رفقا ما را دوره می کنند و می گویند حتما باید فلان شیء را امضا کنی. خب علاقه دارم به جلسه و امثال اینها با اختیار خودم داخل در آن جلسه می روم و آنها مرا مجبور به کشیدن تریاک می کنند. خیلی از چیزها همین است. شرایط آنجا که می بینند فرض کنید تریاک کشیدن هم حرام است که حرام هم هست. بر کسی که اختیار داشته باشد برای نکشیدن تریاک بعد از اینکه تریاکی بشود دیگر حرام نیست چون اختیار ندارد. از اول همین تریاک کشیدن حرام است.

سوال: ضرر اساسی نداشته باشد که اشکال ندارد

پاسخ: ضرر اساسی دارد.

ببینید بحث این هست که ما می گوییم آیا حدیث رفع جایی که آن عمل انجام گرفته اکراه و اضطرار علت تامه اش است فقط آنجا را می گیرد؟ بنابراین جایی که من ولو به ترک مقدمات می توانستم جلوی اصل تحقق اکراه و اضطرار را بگیرم شامل نمی شود؟ یک موقع است که شما می گویید که ظاهر حدیث رفع این است که اکراه و اضطرار علت تامه تحقق فعل خارجی باید باشد تا مرتفع شود. پس در جایی که من می توانستم با ترک مقدمات اصلا اکراه و اضطرار را محقق نکنم را شامل نمی شود. اگر شما می گویید که ظاهر دلیل این هست که این عناوین علت تامه باشند. اگر این باشد در نسیان هم باید علت تامه باشد. چرا شما در مورد نسیان می گویید که نسیان باید آن مسبوق به اختیار باشد یعنی اگر در مورد نسیان قائل می شوید که موردی که مسبوق به اختیار باشد را هم شامل می شود حتما هم باید شامل شود. اگر چنین است در مورد اضطرار هم بگویید که همین مقدار که اکراه جزء السبب هست ولو در اصل تحقق اکراه و اصل تحقق اضطرار من اختیار داشتم می توانستم این عنوان را محقق نکنم. شما بگویید که در این جور حدیث رفع شامل می شود. یعنی به قرینه شمول نسیان نسبت به جایی که انسان نسبت به عروض عنوان نسیان اختیار دارد، بگویید وحدت سیاق اقتضا می کند در مورد اضطرار و اکراه هم، اضطرار و اکراهی که من نسبت به تحقق عنوان اکراه و اضطرار اختیار داشتم و تحقق عنوان اکراه و اضطرار معلول صدور فعلی از افعال من هست را شامل می شود. این جوری ان قلت مطرح کنم. پاسخ مطلب این است که به نظر می رسد که ما دو تا ظهور متنافی یعنی دو تا مقتضی ظهور در حدیث رفع داریم و این دو تا مقتضی ظهور با هم دیگر در فقرات روایت اقتضائات مختلف دارد. از یک طرف ظاهر دلیل این هست که وقتی می گوییم که اکراه برداشته شده است جایی است که نفس اکراه علت تامه باشد. اما جایی که من در تحقق اکراه و در تحقق اضطرار دخیل بودم، آن را نمی گیرد. در مورد نسیان هم،

سوال:...

پاسخ: نه بحث شک نست. بحث این است که ظاهر بدوی این جور عناوین این است که علت تامه برای تحقق شیء نفس این عناوین است. و جزء العله دیگرش وجود ندارد. و خود این عناوین هم به وسیله اختیار من ایجاد نشده است. یعنی ظاهر اینها این هست که اضطرار، در مورد نسیان هم این ظهور هست. در مورد نسیان هم این اقتضا وجود دارد ولی یک نکته دیگر وجود دارد که آن نکته در مورد نسیان مطلب را به جایی دیگر می کشاند در مورد اکراه و اضطرار آن نکته وجود ندارد. آن نکته این است که باید اختیار مکلف باقی باشد. یعنی باید اقتضاء مؤاخذه وجود داشته باشد. تکلیف عقلا محال نباشد. این مطلب در مورد مکره و مضطر الیه وجود دارد ولو مکره و مضطرٌ الیه مسبوق به اختیار هم نباشد. چون بعد از طروّ اضطرار و اکراه هنوز اختیار من وجود دارد. ولی در مورد نسیان این مطلب وجود ندارد. چون این مطلب در مورد نسیان وجود ندارد بنابراین آن را باید بگوییم که مراد از نسیان، نسیانی هست که مسبوق به اختیار در تحقق عنوان است. تحقق نفس نسیان با اختیار من تحقق پیدا کرده است. بنابراین مسبوق به آن هست. خب منهنا یظهر آن صورتی که آقای رکنی اشاره می کردند ما می خواهیم بگوییم که اصل آن اقتضاء دلیل می خواهد بگوید این علت تامه اش این هست یعنی در جایی که من تأثیر این عناوین خودشان علت تامه باشند. اصل اقتضای اولیه دلیل این هست. ما به دلیل اینکه در مورد نسیان نمی توانیم به این معنا قائل شویم باید یک توسعه ای قائل شویم. چقدر توسعه قائل شویم؟ حتی در جایی که آن علت دیگر در ایجاد این عنوان هم دخالت دارد. آیا آن را هم شامل می شود. این دیگر ظهور ندارد. یک موقعی هست بحث این است که من می توانستم کاری کنم که این عنوان حادث نشود. تأثیر من در این عنوان صرفا از این جهت است که امکان ایجاد مانع داشتم. اینجا می توانستم مانعش را ایجاد کنم. خب این تأثیر من خیلی کمتر است از جایی که تحقق این عنوان اصلا به اختیار من است. به اقتضاء من است. فرق است بین جایی که این عناوین را، فرض کنید من یک موقعی هست من می دانم اگر فلان جا بروم من را مجبور می کنند. یک موقعی اس که نه، مجبور کردن را هم خودم ایجاد می کنم. به رفقایم می گویم که بیایید دست و پای من را ببندید فلان کار را برای من انجام دهید. این فرق دارد با جایی که من می توانستم فرار کنم که دست و پای من را نبندند. این دو تا با هم دیگر فرق دارد. به جهت تأثیر بیشتری که در انجام عمل دارد. و ما این تأثیر بیشتر در انجام عمل باعث می شود که فرق داشته باشد نسیانی که به خود نسیان به دخالت من هست به اقتضاء فعل من هست یا من می توانستم جلوی نسیان را بگیرم با تحفظ کاری کنم که نسیان نیاید. این دو تا تفاوت دارد. همین باعث می شود که فرق داشته باشد بین نسیانی که در تحقق نسیان من نقش اقتضایی دارم یا جایی که نقش این هست که مانع را ایجاد نکرده ام.

سوال:... اینکه حدیث رفع از این حیث بگوییم اطلاق دارد

پاسخ: نه ما می خواهیم بگوییم که حدیث رفع می گوید که جایی که نسیان علت شیء هست. جایی که توسعه می خواهیم بدهیم. جایی که نسیان تمام المقتضی هست خب آن را می گیرد. ولی جایی که جزء المقتضی است نه جزء العلت تامه. یک جایی هست که ما می گوییم که اصل ظهور بدوی دلیل این هست که باید این عناوین تمام العله باشند. از این که تعدی کردیم آمدیم پایین تر یک ظهور ثانویه است که لااقل تمام العله که نیستند تمام المقتضی باشند یعنی غیر از این نسیان و اضطرار و امثال اینها هیچ چیزی در اقتضاء شیء دخالت نداشته باشد. ما ادعایمان این است که در طول این مطلب یک ظهور ثانویه وجود دا رد. اینجور نیست که حالا که علت تامه نشد بین آن جایی که این عناوین تمام المقتضی هستند با آن مواردی که این عناوین جزء المقتضی هستند فرقی نیست. نه فرق است بنابراین در نسیان ما این جور می خواهیم بگوییم که در نسیان در جایی که من خودم نسیان را برای خودم عارض می کنم را شامل نمی شود. ولی فقط شامل جایی می شود که نسیان به اختیار من نیست. به تعبیر دیگر شبیه، هیچی نه. آنجایی که من می توانم

سوال: اینجا.. تعدی می کنیم از مورد روایت یا داریم می گوییم که خلاف ظاهر از روایت اراده شده است. می خواهم بگویم که اگر بحث خلاف ظاهر و اینها باشد.

پاسخ: بحث اصل ظهور خود روایت است. ما می خواهیم بگوییم که یک سری اقتضائاتی وجود دارد که این اقتضائات ظهور روایت را شکل می دهد این اقتضائات گاهی اوقات نحوه تأثیرشان با هم دیگر فرق دارد. یعنی یک سری عواملی هستند عوامل مؤثر در شکل گیری ظهور چند تا عامل هست. یکی اینکه اولا باید نسیان اضطرار، اکراه، ظهور اولیه این هست که علت تامه برای آن عمل خارجی من فعلا یا ترکا باشد، یک. در طول این اگر این نبود یک ظهور ثانویه وجود دارد که این عناوین تمام المقتضی باشند ولو علت تامه نیستند. ولی در جهت اقتضاء غیر از این عوامل، امر دیگری دخالت نداشته باشد. این هم دو نکته.

نکته سوم اینکه به هر حال من باید اختیاری برای من فرد شود. فی الجمله اختیاری در آن شیء وجود داشته باشد که باعث شود اختیاری من داشته باشم تا مؤاخذه و عقوبت ععقلا مجاز باشد. این سه تا نکته وجود دارد. این سه تا نکته باعث می شود که در مورد اضطرار و اکراه این سه تا نکته با هم هیچ تنافی ندارند. نتیه اش این می شود که اضطرار و اکراهی که مسبوق به اختیار باشد، آن را حدیث شامل نمی شود.

سوال: یعنی می شود گفت که بگوییم که خصوصیت رفع این است که با تعمد نمی سازد. جایی که شخص تعمد به انجام آ«،

پاسخ: نه، بحث این است که ظاهر رفع ین هست که اگر رفع نباشد آن مرفوع مؤاخذه بر او وجود دارد عقلا. جایی که این اصلا مفهوم رفع این است که کأنه عقلا موجود است شارع امتنانا و منتا از گردن عباد برداشته است.

سوال: اضطرار حاج آقا فرد ندارد که به سوء اختیار هم مثل نسیان دو فرد کنیم؟

پاسخ: دو فرد دارد. توجه نکردید بحث این است که وجهی ندارد که آن فرد را بگوییم که شامل می شود. شامل نمیشود.

سوال: ظهورات را در طول قرار می دهید می گویید در اضطراب و ... اولیه هست. نه نسیت حاج آقا اضطرار هم عمدا نیست. دو تا فرض می کنیم مثل فرضی که در نسیان کردید به خاطر عدم تحفظ است

پاسخ: ببینید بحث این است که الآن که طرف مضطر است، چه را می گویید می خواهید بگویید که بعد از اضطرار هم هنوز اختیار هست یا نیست؟

شاگرد: می خوام بگویم این فردی که از اضطرار گفتید مثل همان... نسیانی می ماند.

استاد: سوال: صورت دوم اضطرار را چه می خواهید بگویید؟

شاگرد: ایجاد مانع نکرده است

استاأک به ایجاد مانع ربطی ندارد بحث این است که بعد از اینکه اضطرار حاصل شد الآن می توانید کار را انجام دهید یا خیر؟ همین مقدار که اختیار دارید دیگر به آنها نمی رسد. بحث سر این است که ما می گوییم که ظاهر دلیل این هست که علت تامه برای تحقق آن چیز خارجی فعلا أو ترکا این عناوین هستند. این علت تامه بودن در اضطرار و اکراه با مشکلی مواجه نیست. چون علت تامه هم باشد تکلیف عقلا جائز هست و مؤاخذه عقلا مجاز هست. شارع این مؤاخذه ای که عقلا مجاز است امتنانا برداشته است. ولی در نسیان با مشکل مواجه هستیم. در نسیان اگر علت تامه باشد دیگر اصلا تکلیف محال است. مؤاخذه جایز نیست به دلیل اینکه اصلا اختیار ندارم من. پس باید تعدی کنیم.

سوال: یعنی خلاف ظاهر..

پاسخ: نه این ظاهرش علت تامه بودن اقتضای ظهور دارد. یعنی ما می خواهیم بگوییم که یک سری اموری است که ظهورات را در این ها شکل می گیرد. از این اقتضای ظهور رفع ید می کنیم. یعنی می خواهیم ببینیم که ظهور این دلیل چه جوری شکل می گیرد. یک سری عواملی هستند که با هم دیگر اثر گذار هستند در شکل گیری ظهور. .در اضطرار و اکراه این عوامل با هم دیگر تنافی ندارند همه هم راستا هستند. می گویند در جایی که من در تحقق اضطرار و تحقق اکراه اختیار داشتم، آن تکلیف مرتفع نیست.

سوال: خب این درست اما دلیلی که شما می فرمایید بیشتر از این را شامل نمی شود از کجا می فهمید که ظهور بیشتر از این را شامل نمی شود؟

پاسخ: توجه نکردید بحث من همین است. می گویم ظهور دلیل این است که اینها علت تامه هستند. بحث ادعا این است. حالا یک موقعی شما این ادعا را قبول ندارید یک بحث دیگر است. بحث این است که ظهور دلیل که گفته است اکراه و اضطرار نسیان مرتفع است یعنی آن فعلی که یا ترکی که اکراه و اضطرار و نسیان علت تامه حدوثش باشد. خب این در اکراه و اضطرار با مشکلی مواجه نیست. یک ظهور دیگری که، یک مقتضی ظهور، یک عامل ظهور ساز. یک عامل دخیل در ظهوری که با این عامل دخیل در ظهور منافی باشد وجود ندارد. ولی در بحث نسیان عامل دخیل در ظهور دیگری داریم که با اینها منافات دارد. آن عامل این است که رفع باید در آن یک نوع نحوه اختیاری وجود داشته باشد که این قوی تر از آن هم هست. بنابراین ظهور بالفعل بر طبق این عامل دوم شکل می گیرد. بحث ما این است که این عامل دوم، درست است ظهو ردلیل در اینکه حتما باید نسیان تمام العله باشد را از بین می برد. ولی یک ظهور ثانویه دارد که نسیان تمام العله هست هیچی. اگر تمام العله نیست لا اقل تمام المقتضی باشد. آن ظهور سر جای خودش باقی می ماند. نتیجه بحث این می شود که در اکراه و اضطرار، اکراه و اضطراری که مسبوق به قدرت من باشد. ولو از باب اینکه می توانسته ام کاری کنم که اکراه و اضطرار ایجاد نشود. از باب ایجاد سد و ایجاد ما نع. چون ایجاد مانعش به دست من بوده است از این باب. این را اصلا شامل نمی شود. ولی در نسیان آن صورتی که من می توانستم از نسیان جلوگیری کنم آن صورت فرد مسلم نسیان است. اما آن صورتی که خودم نسیان را ایجاد کردم نه، مشمول دلیل نیست. به دلیل ظهور طولی دومی که در دلیل...

اینجا یک نکته ای فقط وجود دارد که این است. نکته ای که دیروز اشاره کردم. در بحث مؤاخذه بحث و مشکلی نیست. بحث این است که اگر من رفتم به یک جایی می دانم که من را مجبور می کنند به انجام یک معامله ای. آیا این معامله نافذ است یا خیر. اگر شما می گویید که مؤاخذه نسبت به انجام عمل برداشته می شود، مؤاخذه این مورد را نمی گیرد، نفی المؤاخذه این مورد را نمی گیرد، نفی الصحه را هم بگویید این مورد را نمی گیرد دیگر. چه فرقی هست بین اینجا در حالی که ما وجدانا می دانیم که اگر شخصی مکره شود به انجام معامله. ولو در مقدمات آن اختیار داشته باشد این معامله صحیح نیست این جور نیست که مجرد اینکه من در قبل اختیار داشتم ولی مانع ایجاد نکردم من را مجبور کردند این معامله را انجام دهم. این باعث نمی شود که این معامله تصحیح شود. پاسخ مطلب این است که به نظر می رسد که حدیث رفع شامل آن نمی شود. ما یک دلیل خارجی داریم که در انجام معامله رضایت شرط است. اکراه ولو مسبوق به اختیار باشد رضایت حین العمل ندارد. رضایتی که قبل دارد که رضایت نیست. اختیار کافی نیست. رضایت باید من داشته باشم. مجرد اینکه من اختیار در انجام معامله داشته باشم دو تا شرط در معامله هست یکی اینکه معامله عن اختیارٍ باید صادر شده باشد یکی اینکه معامله عن رضایه، این بحث اختیار را نفی می کند. و الا باید رضایت بوجود بیاید و این رضایت ندارد دیگر. وقتی رضایت ندارد معامله باطل است. یعنی بطلانش به خاطر حدیث رفع نیست به خاطر تجارت ناتراز است. قید ترازی که در صحت معاملات شرط است باعث می شود که معامله باطل شود. بنابراین تفکیک بین این ها به خاطر این نیست که اختیار نداشتم. نه اختیار داشتم معامله هم باید من در انجام معامله مختار باشم هم رضایت داشته باشم. اینجا اختیار هست ولی رضایت نیست. پس بنابراین، بین این دو تا فرق است و این منشأ شده است که این جور معاملات در این جاها باطل هست. حالا محصل این بحثی است که اینجا ما داریم. آقای حائری یک سری بحث هایی اینجا داشتند که من می خواستم این بحث ها را امروز طرح کنم آورده بودم ولی با بحث هایی که ما به هر حال کردیم روشن شد که، روشن می شود اگر دقت فرمایید در فرمایشات آقای حائری آن این است که ایشان می گویند حالا دیگر وقت گذشته است نمی رسم دیگر وارد این بحثش شوم. مطالعه فرمایید بحث آقای حائری را با مجموع عرایضی که ما کردیم فکر می کنم عدم تمامیت فرمایشات آقای حائری استفاده شود. بحث حدیث رفع تقریبا تمام است. من بحث های زیادی تنبیهات زیادی در کلمات آقایان است نمی دانم چه احکامی مرتفع است و امثال اینها همه مبتنی بر این هست که ما در حدیث رفع عموم آثار قائل باشیم. ولی ما که عموم آثار قائل نبودیم فوقش تعدی میکردیم به جایی که عرفا نفس آن عمل به گردن انسان بود. نفس فعل خارجی به گردن انسان گذاشته می شود که در موارد حلف و قسم و معاملات می گفتیم امثال اینها است. حداکثر تعدی که می کردیم این مقدار بود بیشتر از این تعدی نمی کردیم. خب آن بحث ها اصلا جا ندارد من هر چه مطالعه کردم در کلمات اینها که ببینم از مجموع اینها یک نکته ای که در مبانی که ما در تفسیر حدیث رفع دا شتیم به درد می خورد بحث کنیم پیدا نکردم. این است که بحث حدیث رفع تمام. فردا هم که تعطیل است و پس فردا هم که سه شنبه است که درس ها و مدرسه تعطیل است.

یک نکته ای در مورد حدیث رفع عرض کنم. یک بحث های مفصلی در مورد اینکه حدیث رفع چه احکامی را شامل می شود و چه احکامی را شامل نمی شود. در کلام آقای صدر و دیگران وجود دارد که مثلا چرا حدیث رفع جنابت اضطراری را رفع نمی کند. اثر مباشرت عن اضطرارٍ و عن اکراهٍ که تحقق جنابت است را برطرف نمی کند و اینها بیاناتی آقای صدر دارند و روی مبانی ما این بحث ها جا ندارد ولی اصل این بحث را تقسیم بندی اقسام احکام، بهترین جایی که این مطلب بحث شده است بحث حاج آقا است در کتاب الاجاره. من چکیده فرمایش حاج اقا در کتاب الاجاره را در کتاب الخمس وارد کردم. حاج آقا این بحث را در کتاب الخمس مطرح نکرده بودند ولی، آنجا در مورد حدیث رفع قلم است. در بحث حدیث رفع قلم ایشان انواع احکام را که آیا احکام مال عمل اختیاری است یا مال عمل ارادی است نمی دانم عمل چه هست چیزهای مختلفی را پنج شش تا مرحله بحث را درست کرده اند خیلی آن چیز پاکیزه ای هست که اگر در این بحث رو مبانی آقایان هم بخواهد مشی شود، بهترین جایی که بحث شده است آنجا است در ذیل بحث اشتراط کبر، اشتراط بلوغ در ثبوت خمس در معدن. آدرسش را دقیق نمی دانم شماره اش رانمی دانم ولی دقیقا در همین بحث است. جلد اول خمس حاج آقا در ذیل بحث اینکه اگر صبی معدنی را پیدا کرد آیا خمس برایش واجب است یا خیر. حاج آقا آۀنجا مفصل بحث حدیث رفع قلم را مطرح کرده اند که عرض کردم تکه اش را نم نوشته ام .و چکیده بحث حاج آقا در بحث اجاره را هم انجا وارد کردم. یک بحث خیلی جمع و جوری شده است. در بحث خمس ایشان یک نکاتی داشتند در بحث اجاره نکات دیگری داشتند. کل نکات مربوط به این بحث به صورت خلاصه در بحث خمس آورده اند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد